

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

کلام مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (ره) در بررسی کلام مرحوم شیخ (ره)

بحث در فرمایش مرحوم شیخ انصاری (ره) بود. اساس کلام ایشان مبتنی بر این مسئله است که در روایت ابن بزیع، امام (علیه السلام) درصدد بیان تعریف «استطیان المنزل» یا وطن شرعی بوده و می‌فرمایند: در «استطیان المنزل» سه امر معتبر است: الف- وجود ملک ب- وجود منزل ج- اقامت شش ماه.

مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی (ره) چند اشکال بر مرحوم شیخ انصاری (ره) دارند:

اشکال اول: تمام فرمایش مبتنی بر این می‌باشد که موضوع روایت «اتخاذ المنزل» است و این مسئله تدریجی نیست، لذا زمان گذشته و یا آینده در مورد آن معتبر است و منطبق بر زمان حال نمی‌شود؛ در حالی که در روایت عنوان «اتخاذ المنزل» ذکر نشده است تا در مرحله بعد آنی یا تدریجی بودن آن را مورد بحث قرار بدهیم.

به بیان دیگر در روایت عنوان استطیان ذکر شده است و ماده استفعال بر عنوان اتخاذ نیامده است، بلکه ماده استفعال بر عنوان وطن آمده است. لذا بحث نیز باید روی همین عنوان واقع شود و مسلماً زمان حال در مورد «اتخاذ الوطن» ممکن است، به این بیان که انسان در حین ورود به یک محل و در زمان حال، می‌تواند آن محل را وطن خود قرار دهد.

چنین به نظر می‌رسد این اشکال بر مرحوم شیخ اعظم انصاری (ره) وارد نیست؛ برای این که ایشان مسئله اتخاذ را از هیئت استفعال استفاده نموده‌اند؛ به این بیان که هیئت استطیان دلالت بر اتخاذ و ماده آن دلالت بر وطن دارد که نتیجه آن «اتخاذ الوطن» است.

اما اشکالی که متوجه مرحوم شیخ انصاری (ره) می‌باشد این مطلب است که ایشان فرمود مقصود ظاهر روایت و تعبیر استطیان، «اخذ المكان مقرأ» است؛ در حالی که این برداشت خلاف ظاهر روایت است. ظاهر روایت و برداشت عرفی از آن «اخذ المكان وطناً» می‌باشد.

اشکال دوم: بر فرض قبول کنیم که مقصود از روایت اتخاذ است، اما اگر حاصل مصدر را در نظر بگیریم مسئله تعلق به زمان حال و تدریجیت نیز حل می‌شود و مقصود از روایت همین احتمال است. در حالی که شما قصد دارید از روایت مصدر را استفاده نمائید و واضح است که در مصدر زمان حال معنا ندارد.

این اشکال نیز به نظر ما وارد نیست؛ برای این که حمل روایت بر اسم مصدر خلاف ظاهر روایت است و ظاهر روایت و تعبیر

استطیان، باید حمل معنای حدی و مصدری شود.

اشکال سوم: مرحوم شیخ انصاری (ره) در رد افرادی که از روایت وطن عرفی را استفاده کرده بودند فرمود: این برداشت خلاف مفروض سوال سائل است؛ برای این که سائل می گوید: کسی از وطنش خارج می شود و به ضیعه می رسد. پس بحث این نیست که قصد دارد ضیعه را وطن خود قرار دهد تا حمل بر وطن عرفی شود.

به بیان دیگر مفروض سائل این است که شخص از وطن خود عبور می کند و به محلی می رسد که وطنش نیست و قصد دارد چند روزی در آن محل بماند.

مرحوم اصفهانی (ره) می فرماید: این فرمایش تام نیست؛ به این جهت که هر چند در ذهن سائل وطنیت ضیعه مطرح نبوده است و سوال از مسئله مرور از وطن و رسیدن به محلی است که وطن نیست می باشد، اما امام (علیه السلام) در مقام بیان راهکار برای او بوده و می فرمایند: اگر در ضیعه منزل ندارد قصد اقامت ده روز نماید و اگر در آن محل منزل دارد قصد استطیان یعنی اقامت شش ماه داشته باشد تا بتواند نماز را تمام بخواند و عنوان وطن دوم را برای این شخص داشته باشد.^[1]

به نظر ما این اشکال بر مرحوم شیخ انصاری (ره) وارد است. اما اساس فرمایش مرحوم شیخ (ره) که استطیان را به عنوان «اخذ المكان مقرأ» قرار داده و دو فعل مضارع را حمل بر ماضی نموده اند، بسیار خلاف ظاهر است، لذا استدلال مرحوم شیخ (ره) تمام نیست.

کلام مرحوم خوئی (ره)

مرحوم خوئی (ره) بر استفاده وطن شرعی از روایت اصرار دارند. ایشان ابتدا در مورد تعریف وطن شرعی همان مطلبی که مرحوم صاحب جواهر (ره) دارند را ذکر نموده و می فرماید وطن شرعی چند خصوصیت دارد:

الف- در آن مکان ملک داشته باشد.

ب- در آن ملک سکونت شش ماهه داشته باشد.

ج- آن محل را به عنوان وطن دائمی خود قرار دهد.

د- از آن وطن اعراض نموده باشد اما منزل او در آن مکان باقی مانده باشد که در این صورت و در هنگام مرور از این محل نماز این شخص تمام است. اما اگر از آن مکان اعراض نکرده باشد، آن محل عنوان وطن عرفی وی را همچنان دارد.

در ادامه در مورد صحیح ابن بزیع کلام مرحوم همدانی (ره) را نقل نموده اند که ایشان فرمود: از این روایت ذو وطنین استفاده می شود که مرحوم همدانی (ره) برای مدعای خود یک شاهد و یک مؤید دارند:

شاهد: اگر ابن بزیع در مورد استطیان از امام (علیه السلام) سوال نمی کرد، امام (علیه السلام) به همین مقدار که فرمود: اگر در ضیعه اقامه ده روز نداشته باشد نماز قصر است مگر این که در آن محل منزلی داشته باشد که در آن استطیان نماید، اکتفا می نمود؛ پس معلوم می شود مراد از «یستوطنه»، استطیان عرفی است.

مؤید: هم مفسر هم مفسر به صیغه مضارع یعنی «یستوطنه» و «یقیم» ذکر شده است و این دو ظهور در دوام و استمرار دارد؛ در حالی که طبق نظر مشهور این دو تعبیر باید به صیغه ماضی ذکر می شد.

مرحوم آقای خوئی (ره) می فرماید: فهم مشهور از صحیح ابن بزیع یعنی استفاده وطن شرعی صحیح است و امام (علیه السلام) درصدد بیان معنای دیگری غیر از وطن عرفی برای وطن هستند؛ لذا اگر ابن بزیع نیز در مورد استطیان از امام (علیه السلام) سوال نمی کرد بر امام (علیه السلام) لازم بود که در مورد معنای توضیح دهند.

توضیح مطلب این که امام (علیه السلام) می فرمایند: «الا ان یكون له فیها منزل یستوطنه» که مراد استطیان منزل است پس امام (علیه السلام) در مقام بیان «استطیان المنزل» است.

در وطن عرفی یک محل معین، وطن حساب نمی شود بلکه کل روستا یا شهر از لحاظ عرفی وطن محسوب می شود، اما امام (علیه السلام) استطیان الوطن را معنا نموده اند؛ لذا قابلیت حمل بر معنای عرفی ندارد و معنای دیگری مقصود ایشان است.

مرحوم آقای خوئی (ره) در ادامه می فرماید: امام (علیه السلام) با تعبیر «إلا أن یكون له» سه خصوصیت برای وطن ذکر نموده اند که هیچ کدام از این خصوصیات در وطن عرفی معتبر نیست:

الف- ملک: امکان دارد شخصی در خیابان ها و راه های یک شهر زندگی نموده و مالک هیچ چیز هم نباشد، اما در عین حال آن محل وطن وی به حساب آید.

ب- منزل: افرادی زیادی در شهرهای مختلف در حال زندگی هستند اما در عین حال مالک منزل شخص نیستند؛ مانند افراد مستأجر یا ساکن در اماکن موقوفه.

ج- اقامت شش ماه: برای تحقق وطن عرفی کمتر از شش ماه نیز کافی است؛ مثلاً اگر شخصی سالی سه ماه به محلی رفته و بماند، در عرف این مکان وطن این شخص محسوب می شود.

به نظر ما این که امام (علیه السلام) اقامت را به شش ماه مقید فرموده اند اگر مقصود وطن عرفی باشد باید فرد خفی مثلاً دو یا سه ماه را ذکر می کردند.

مرحوم آقای خوئی (ره) اصرار دارند که «لام» ظهور در ملکیت دارد. مرحوم اصفهانی (ره) در مورد معنای «لام» می فرماید: اگر در مورد دیگر قائل شویم که «لام» مفید اختصاص است، اما در این مورد خاص باید بگوئیم «لام» مفید ملکیت است.

دلیل ایشان این است که «لام» به اعتبار متعلق می تواند معنای مختلفی داشته باشد؛ مثلاً می توانیم بگوئیم «الملک لله» یا «الملک لزید» یا «الملک للفقراء» که در مثال «الملک للفقراء» نمی توانیم بگوئیم اینها مالک هستند بلکه باید بگوئیم این مال اختصاص به آنها دارد.

به نظر ما دلیل و مدعای ارتباطی به یک دیگر ندارند به این جهت که در مورد مثال مذکور قرینه وجود دارد. از طرف دیگر لام برای ملکیت وضع نشده است بلکه برای اختصاص است.

مرحوم آقای خوئی (ره) در ادامه و در مورد تعبیر امام (علیه السلام) به فعل مضارع می فرماید: شاید کسی بگوید اگر واقعا وطن

شرعی محلی است که در آن شخص قبلاً شش ماه سکونت داشته باشد چرا امام (علیه السلام) از این مسئله تعبیر به فعل مضارع نموده‌اند؟!

ایشان در پاسخ می‌فرماید: سائل در هنگام سوال در آن ضیعه ساکن نبوده‌است و امام (علیه السلام) اراده نموده‌است که قضیه‌ای حقیقه را بیان نمایند و برای این کار باید مسئله را به صورت مضارع بیان نمایند.

شاهدشان این است که در ذیل روایت از فعل ماضی استفاده شده و فرموده‌اند: «فاذا كان كذلك يتم فيها متى دخلها».^[2]

علاوه بر این در روایت دیگر که بحث نظر و لمس اجنبی مطرح شده‌است امام (علیه السلام) می‌فرمایند: «ليس لك ذلك، إلا أن تعقد على ابنتها، قلت: و ما العقد على ابنتها، قال: تتزوجها و لو ساعة.» یعنی دختر این اجنبی را به عقد خود در آور تا نظر و لمسی که بوجود می‌آید به شرط عدم شهوت، مشکلی نداشته باشد.

در این روایت ولو از فعل مضارع استفاده شده‌است اما مقصود امام (علیه السلام) این نیست که لازم است هر مرتبه عقد را جاری نمائی بلکه می‌فرمایند: قبل از نظر و لمس باید او را به عقد خود درآورده باشی.

اگر شخصی این احتمال را مطرح نماید که مراد امام (علیه السلام) خواندن نماز به صورت تمام اما به نحو شرط متأخر باشد، به نظر ما این احتمال مخالف ظاهر است.

بررسی کلام مرحوم خوئی (ره)

چنین به نظر می‌رسد کلام مرحوم محقق خوئی (ره) مشتمل بر تناقض است به این بیان که اگر شخص در ضیعه ملک دارد و در آن سکونت دارد، باید در ضیعه نماز را تمام بخواند؛ در حالی که اگر مراد وطن شرعی باید بگوئید شخص در ملک خود نماز را تمام بخواند.

به بیان دیگر کلام ایشان مبتنی بر این مطلب است که ملک و منزل موضوعیت دارد، پس باید بگویند زمانی که این شخص داخل در ملک و منزل شد می‌تواند نماز را تمام بخواند؛ در حالی که ظاهر روایت دلالت بر وجود حکم در زمان دخول در ضیعه دارد.

ضمن این که ایشان فرمود: امام (علیه السلام) در مقام بیان «استطیان المنزل» است؛ در حالی که به نظر ما به هیچ وجه روایت ظهور در این مطلب ندارند.

محور در روایت، استطیان است؛ لذا راوی نمی‌گوید معنای «استطیان المنزل» چیست؟! بلکه می‌گوید: استطیان به چه معنا است؟ «ال» در استطیان نیز «ال» عهد ذکری نیست تا دلالت بر این مطلب داشته باشد و اصلاً در ذهن راوی چنین مطلبی وجود نداشته‌است.

اگر قرار باشد در شرع مطلب جدیدی مطرح شود باید واضح‌تر و روشن‌تر از آن چه در این روایت ذکر شده‌است بیان شود.

ضمن این که برای این مطلب جدید لازم است حداقل چند روایت از طرف شارع به ما رسیده باشد نه این که یک روایت با احتمالات مختلف در میان باشد.

ما باشیم و روایت، مقصود از تعبیر «ما الاستطیان» سوال از خود استطیان است نه استطیان المنزل تا بزرگانی مانند مرحوم شیخ انصاری (ره) و مرحوم خوئی (ره) بخواهند از آن وطن شرعی را استفاده نمایند.

علت مطرح شدن این سوال توسط سائل این است که وی از امام (علیه السلام) درخواست نموده است که ایشان معنایی واضح برای وطن عرفی بیان نمایند که اقامت شش ماه یک فرد واضح نسبت به آن زمان بوده است.

بله در حال حاضر و با امکاناتی که وجود دارد افراد می توانند سال را به چهار قسمت تقسیم نموده و هر سه ماه در مکانی باشند و چهار وطن برای خود قصد نمایند. اما در زمان قدیم نهایت اقامت به سبک بیلاق و قشلاق بوده است که شش ماه در هر کدام از آن مکان ها سکونت داشته اند.

ضمن این که با قطع نظر از روایت ابن بزیع، در مورد روایات دیگر این مسئله گفتیم: مسئله ملک و منزل منتفی است چون عنوان استطیان بر آنها حاکم است و عرف نیز می گوید: اگر قصد داشته باشید محلی را برای وطن دائمی قرار دهید مشکلی ندارد.

مبعد دیگر این است که ولو از لحاظ صناعت اصولی می توان با یک روایت چندین روایت تخصیص زد، اما در مسئله محل بحث با توجه به احتمالاتی که در روایت ابن بزیع وجود دارد، باید به سبب این روایت ده ها روایت را تقیید بزنیم در حالی که این امر از لحاظ عرفی مشکل است.

خلاصه این که به نظر ما وطن شرعی قابل استفاده از روایت ابن بزیع نیست و همان برداشت مرحوم همدانی (ره) و جمعی که فرموده اند روایت دلالت بر وطن عرفی دارد صحیح است.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ

[1] «هذا و لكنّه لا يخفى عليك ما فيه. أمّا (أولاً) فلأنّ ما أفاده بأنّ التلبّس الفعلی لا يمكن أن يرد في الاتّخاذ لأنّه آتی، إنّما يصحّ لو كان المصدر هو الاتّخاذ و وردت هيئة الاستفعال على هذه المادّة. و في المقام المادّة هي الوطن و صيغة الاستفعال وردت على هذه المادّة، و الاتّخاذ الذي هو معنى حرفيّ مستفاد من الصيغة لم ترد الصيغة عليه، لكون الاتّخاذ آنياً. (و ثانياً) يمكن التلبّس الفعلی بالاتّخاذ بلحاظ معناه الاسم المصدريّ، و إن لم يمكن بالنسبة إلى معناه المصدريّ فإنّ المأخوذ وطناً أمر تدريجيّ، فإرادة الحال من قوله: «يستوطنه» لا محذور فيه. (و ثالثاً) لو سلّمنا ذلك فالإقامة لا إشكال أنّها أمر تدريجيّ، و أمّا ما أفاده في دفع إفادة «يقيم» التجدد و الاستمرار من باب أنّ الفعل هنا مسبوك بالمصدر هو يكون «لا يقيم»، فيصير التعبير بمنزلة قوله: كون محلّ نزول له يقيم، فالمؤوّل بالمصدر هو: يكون و متعلّقه، أي اسمه و خبره، لا كلّ فعل واقع بعده. ثمّ إنّ ما أفاده في دفع ما هو ظاهر الرواية من كون الاستيطان مقرّاً دائماً، فإنّ اتّخاذ محلّ وطناً غير اتّخاذ محلّاً للنزول للتجارة و نحوها بقوله: لأنّ هذا ينافي مفروض السؤال و هو عبور الرجل من أهله و وطنه إلى ضيعته، ففيه: أولاً: أنّ هذا لا ينافي كون مقصود الإمام عليه السلام في الجواب بيان الوطن العرفيّ الاتّخاذ بعد إعراضه عن وطنه الأصليّ. صلاة المسافر (للسيد الأصفهاني)، ص: 73 و ثانياً: إذا كان المراد «ذو الوطنين» فيمكن أن يعبر الرجل عن أهله، و يمرّ و ينزل على وطنه و إلى أهله أو داره و ضيعته. ثمّ إنّ بناء على دلالتها على الوطن الشرعيّ.» صلاة المسافر (للسيد الأصفهاني)، ص: 72.

[2] «و هذه الصحيحة هي عمدة مستند المشهور، حيث تضمّنت تفسير الاستيطان بأن يكون له منزل يقيم فيه ستة أشهر. و أورد على هذا الاستدلال غير واحد من الأعاضم منهم المحقّق الهمداني (قدس سره) فأنكروا دلالة الصحيحة على الوطن الشرعيّ، بل هي ناظرة إلى الوطن العرفي، و أنّه يجوز أن يكون الشخص ذا وطنين، بأن يبني على الإقامة في محلّ من قرية أو ضيعة ستة أشهر في كلّ سنة، و بذلك يصبح هذا المحلّ وطنه العرفي في قبال الوطن الأصلي، فهي مسوقة لبيان كيفية اتّخاذ المتوطنّ وطناً ثانياً مستجداً، و أنّ الوطن كما يكون بالأصل يمكن أن يكون بالاتّخاذ و الجعل، الذي يتحقّق بالإقامة في كلّ سنة ستة أشهر. فلا دلالة لها

على وطن آخر غير العرفي...» موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 242 به بعد.